

نوشتۀ :
علاءالدین آذری

(دکتر در تاریخ)

استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان

پژوهشی دربارۀ وزرای دورۀ ساسانی

با اینکه دربارۀ تاریخ ساسانیان تحقیق بسیار شده و با استفاده از کشفیات باستانشناسی و کتب و نوشته‌های پهلوی و یونانی و رومی و ارمنی و اسلامی و غیره، در سالهای اخیر اطلاعات ما در باب این سلسلۀ عظیم‌الشان رو بفضونی نهاده است معینا نکات مبهم و تاریک بسیاری وجود دارد که هنوز پیرامون آن سخن گفته نشده و کمبود منافع فکر تحقیق و تتبع را در آن مسائل از سرها بدر کرده است .

بوده‌اند و هستند کسانی که برای کشف حقایق تاریخ ایندوره ایران دامن همت بکمر زده و از دشواریها نهراسیده‌اند، حاصل زحمات چندین سالۀ آنها همواره مورد توجه پژوهشگران تاریخ ساسانی است .

یکی از موارد تاریک تاریخ ساسانیان کمبود اطلاعات و معلومات ما در باب وزرای آندوره است، هنوز بدرستی نمیدانیم آیا همه پادشاهان آن سلسله برای پیشبرد امور مملکت و توسعه قلمرو خویش از وجود وزیر یا وزراء استفاده مینموده‌اند یا خیر؟ یا

درباره مشهورترین وزیر آندوره یعنی بزرگمهر که بیشتر تاریخ-نگاران دوره اسلامی از فضل و کمال وی سخن گفته‌اند نمیدانیم براستی وجود تاریخی داشته است یا آنچه گفته شده تماماً حکایت و افسانه است .

درباره منصب و مقام نخست وزیر یا بزرگفرمذار^۱ و حدود اختیارات آن کمابیش آگاهی هائی داریم و میدانیم که صاحب این شغل باید هم از امور سیاسی سررشته داشته باشد و هم در فنون نظامی، باید کارآموده و سرد و گرم چشیده باشد و علاوه بر اطاعت محض از شهریار ساسانی گهگاه از راه خلوص نیت و عقیدت بوی پند دهد و راه صواب را بنمایاند، بزرگفرمذار باید جامع علوم زمان خود باشد و.....

کریستنسن در این باره گفته است «وی بایستی امور مملکت را در تحت نظارت شاه و حتی غالب آنها را نه از پیش خود بلکه بعد از آنکه شخص شاه در آن باب دستوری داد و سخنی گفت انجام دهد بعبارة آخری هم وزیر تفویض است و هم وزیر تنفیذ، بعلاوه چون شاه بسفر یا بجنگ می‌رود وی تا هنگام بازگشتنش باید جانشینش باشد، وزارت مختار و سفارت غیر عادی بدربار دول دیگر نیز از جمله کارهائی بود که باو تعلق میگرفت، فرماندهی لشکر و سفرهای نظامی نیز ممکن بود باو رجوع شود، باری وی بمنزله مستشار عمده شاه بر تمامی اطراف و اقسام امور دولت احاطه داشت و در هرکاری میتواند مداخله کند و زرگفر مآذار بطور دلخواه مردی بود در فرهنگ و ادب تمام، در همه رفتار و

۱ - Framadhêr - Framadhâr وزیرگفرمآذار-وزرگفرمدار-بزرگفرمدار (بزرگ

فرماندار) ارامنه وزیراعظم ایران راهزاربیت درناریتس Hazarapet Dran Ariats خوانده‌اند (ایران در زمان ساسانیان - پروفیسور آرتور کریستن سن ص ۱۳۴) کریستن سن ص ۱۳۴

کردار خویش برترین مردان و مقدم بر اقران جامع خصال علو نفس و دوربینی، حاذق در حکمت عملی و نظری (از نوع بزرگمهر حکیم) و مستوجب آنکه رعیت از او متوقع باشند که در مزاج شاه نفوذ کند و اخلاق بد او را باصلاح آورد...»^۲

شادروان سعید نفیسی دربارهٔ مقام بزرگفرمذار مطالبی بدین شرح نوشته است :

«پس از موبدان موبد مهمترین کس در دربار ساسانیان وزرگ فرمدار (بزرگ فرماندار) بوده است او بر همه صاحبمنصبان کشوری و لشگری برتری و ریاست داشته و مانند صدراعظم و وزیر اعظم و نخست وزیر زمانهای بعد بوده است، حدس زده میشود که در برخی از ادوار بجای بزرگفرمدار «دراندرزید» گفته اند، بمعنای رایزن و مشاور دربار...»

این منصب در برخی از دربارها معمول بوده و در موارد دیگر بزرگ فرمدار انتخاب نمیکرده اند.»^۳

در کتاب دستورالوزراء هم راجع به وزراء و وظایف آنها مطالبی ذکر شده «پادشاهان ایران بیش از هر سلطانی وزراء خویش را محترم میشمردند و میگفتند وزیر مرتب کننده امور ما و زیور ملک ما و زبان ماست، وزیر سلاحی است که حاضر و آماده داریم تا خصم ما را در ممالک بعیده هلاک کند»^۴

اکنون دربارهٔ برخی از وزرای دوره ساسانی که خبرهائی جسته و گریخته راست یا دروغ بما رسیده است سخن میگوئیم :

۱- ابرسام :

۲ - ر. ک به کتاب وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان

پروفسور آرتور کریستنسن ترجمه مجتبی مینوی - ۱۳۱۴ ص ۴۷

۳ - ر. ک به تمدن ایران ساسانی ص ۲۳۸ تا ۲۴۰ نقل باختصار

۴ - ر. ک به دستورالوزراء با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی

نخستین وزیر دوره ساسانی^۵ که نام او را شنیده ایم ابرسام بود^۶ که مقام بزرگفرمرداری اردشیر بابکان را داشت و در عین حال موبدان موبد^۷ زمان خویش بود، گویند ابرسام همان تنسر^۸ موبد مشهور است که بفرمان سردودمان سلسله ساسانی مأموریت یافت که نسخه‌های پراکنده اوستا را گردآوری کند البته اینکار یکبار در زمان اشکانیان و در سلطنت بلاش اول انجام گرفته بود. در تاریخ طبری از این وزیر تحت عنوان ابرسام بن رحفر نام برده شده است^۹ بگفته مؤلف مروج الذهب «اردشیر مردم را بهفت طبقه تقسیم کرد و طبقه اول نخست‌وزیران بودند و بعد مؤبدان...»^{۱۰}

معلوم میشود که ابرسام که عهده‌دار هردو مقام بوده چه اهمیتی در دربار شهربیار ساسانی اردشیر بابکان داشته است. بلعمی در ترجمه و تکمله تاریخ طبری چند جا نام او را باختلاف ذکر کرده است در یکجا از او بعنوان وزیر یاد میکند، در جای دیگر فرمانده لشکر و بالاخره موبدان موبد، و میدانیم که وزرای آندوره میتوانند شاغل هر سه پست باشند: «اردشیر باصطخر آمد و برتخت نشست و تاج بر سر نهاد و ملک پارس

۵ - شاید قبل از او هم کسی بوده ولی ما اطلاعی نداریم

۶ - ابرسام - برشام - برسام

۷ - Magouptan Magoupatte

۸ - بنا بر روایات اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی، موبدان موبد، تنسرا دستور داد تا مجدداً اوستا را تدوین کند و اوچنین کرد و اوستا را در گنج شیپکان نگاهداشته بنشر معارف آن پرداخت دینکرد، کتاب سوم بند ۶ و ۸

۹ - تاریخ الطبری - القسم الاول ۲ تاریخ الرسل والملوکلابی جعفر بن -

جریر الطبری - بیروت، لبنان ص ۸۱۶

۱۰ - مروج الذهب - مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده ص ۲۴۰

بگرفت و مردی بود نام او سام بن زحفر (اورا) وزیر کرد...»^{۱۱}

«اردشیر از آنجا باصطخر آمد و مردی را با سپاه آنجا خلیفت کرد نام او ابرسام، پس روزگار برنیامد که نامه آمد از ابرسام یاردهشیر، که ملك اهواز بحرب من آمد و من او را بشکستم»^{۱۲}

ایضاً در تاریخ بلعمی از دل بستگی اردشیر به کنیزکی که بعد معلوم شد از دودمان اشکانی است و اردشیر سوگند یاد کرده بود بهریک از افراد آن خاندان دست یابد فرمان قتلشان را صادر نماید، اشاره میکند و از وزیر بزرگ که موبد موبدان هم بوده و تدبیر و چاره جوئی او سخن بمیان میآورد: «او را وزیری بود مؤبدی بزرگ، نام وی هرچند بن سام با حکمت بسیار اردشیر ازو ایمن بود، زنان و خواسته همه بدو استوار داشتی، اردشیر او را بنخواند و گفت کنیزکی بود چنین و مرا بدل خوش آمد و من دست بدو کردم و اکنون مرا گفت که من از نسل اشکانیان ام و من سوگند خود را وفا دوستر دارم از هوای دل، این را ببر و بکش، آن مؤبد آن کنیزک را ببرد، چون خواست که بکشد گفت من بار دارم از ملك، مؤبد زنان را بفرستاد تا بنگریستند، بار داشت، مؤبد او را بخانه اندر گرد زیر زمین و قفل نهاد و بیامد و ذکر خویش ببرید و بحقه اندر کرد و مهری بر نهاد و سوی اردشیر آمد، گفت چه کردی؟ گفت زیر زمین اندر کردمش. اردشیر پنداشت که او را بکشت، پس آن حقه پیش اردشیر آورد و بنهاد، و گفت ملك بفرماید تا این همه چنین با این مهراندرخزانه بنهند...»^{۱۳}

باقی داستان را همه خواننده یا شنیده‌ایم و میدانیم که ظاهراً

۱۱- ص ۸۷۸ - مصحح طبری چاپ لیدن «نولدکه» معتقد است که کلمه

زحفر بقیه کلمه «برزجفرمدار» است

۱۲- همان کتاب ص ۸۸۱

۱۳- ایضاً تاریخ بلعمی ص ۸۸۷ - ۸۸۸

از آن کنیزك شاپور بدنیا میآید (برای اطلاع بیشتر به کارنامک اردشیر پاپکان و تاریخ بلعمی مراجعه شود.)
 در مورد انتخاب ابرسام بمقام بزرگفرمداری شاید بتوان گفت که چون اردشیر خود از خاندان روحانی بود و در راه پیشرفت آیین زرتشتی جدی بلیغ داشت او را که مؤبدی و الامقام بود باین سمت برگزیده است، کریستن سن نوشته است که ابرسام مقام ارگبندی هم داشته بنابراین بخاندان سلطنتی وابسته بوده است، ضمناً از کتیبه ای در فیروزآباد یاد میکنند که به ابرسام تعلق داشته و موضوع آن ساختمان پلی است^{۱۴}

در کتاب اقلیم پارس، ضمن بحث در باب نقوش برجسته زمان اردشیر پاپکان، در دوجا از ابرسام یاد شده و نقش برجسته ای را هم باین وزیر نسبت داده اند (البته ابرسام، ابرسان ذکر شده است) «... بجانب فیروزآباد بر بالای کوهستان نزدیک جاده در همان قسمت یعنی جانب راست رودخانه تنگاب، محوطه کوچکی را مسطح نموده نقش برجسته دیگری از اردشیر بابکان را برکوه کنده اند، این نقش صدمه و خرابی بسیار دیده است و صحنه پیروزی اردشیر را بردشمنان وی نشان میدهد، اردشیر سوار بر اسب بردشمن خود تاخته او را با نیزه از پای درآورده، پشت سر او سوار دیگری است که تصور می رود ابرسان وزیر اردشیر باشد».^{۱۵}

البته در کتاب مذکور عکس نقش برجسته منسوب به ابرسام موجود است.

۲- وزرای دوره ساسانی از شاپور اول تا یزدگرد اول:
 در نوشته های مورخان اسلامی و همچنین در کتاب بندهش

۱۴- ر. ک به کتاب ایران در زمان ساسانیان ص ۱۳۴

۱۵- ر. ک به اقلیم پارس تألیف سید محمد تقی مصطفوی ص ۱۰۰

اطلاعات ناقصی دربارهٔ وزرای شاهنشاهان ساسانی از شاپور اول تا یزدگرد اول بما رسیده است ، البته کمتر ذکری از نام وزیر بمیان میآید بلکه تنها در شرح وقایع و حوادث داستانی از شاه و وزیر صحبت میشود و امکان بی‌اساس بودن آن داستانها هم بعید بنظر نمیرسد. ذکر برخی از آن داستانها علاوه بر اینکه ممکن است حقایقی هم دربر داشته باشد خالی از لطف نیست . بلغمی هنگام بحث دربارهٔ چگونگی بنای شهر جندیشاپور (گندیشاپور) بوسیلهٔ شاپور اول ، ضمن داستانی از وزیر این پادشاه یاد میکند : «چون شاپور آنجا برسد و آن خرمی بدید ، آرزوش آمد که آنجا شهری بنا کند ، شبانی را بخواند و گفت چه نامی ؟ گفت بیل ، گفت اندر (اینجا) شهر توان کردن ؟ گفت اگر ایدر شهر آید از من دبیری آید ! از تعجب گفت ، شاپور آنجا فرود آمد و آن شبان را به وزیر دادش و گفت ، بهیچ حال از ایدر نروم تا این پیر را دبیری کنی . وزیر یکسال زمان خواست شاپور زمانش داد و خود با سپاه بیکجا بدان صحرا فرود آمد ، و وزیر آن پیر را ببرد و معلمی بیاورد و گفت بنشین و این را شمار گرفتن بیاموز و هر روزی بسیاری میاموز ، کین پیر است و فراموش کند ، ویرا هر روز يك مسئله آموز تا یاد دارد و سرسال سیصدوشصت و پنج مسئله دانسته باشد و بدان علم اندر عالم بود چون سرسال ببود شاپور آن وزیر را با آن پیر پیش خود خواند و گفت یا بیل ایدر شهر آید ؟ گفت ای ملک هر چند خواهی (آید !) چون مرا دبیر توانستی کردن ایدر نیز شهر توانی کردن . پس شاپور آن شهر بنا کرد و جندی شاپور نام کرد ...»^{۱۶}

دربارهٔ وزرای پادشاهان بعد از شاپور اول تا شاپور دوم نیز اطلاعاتی نداریم در نوشته های مورخان اسلامی گاهی اشاراتی

بوجود وزیر در ایندوره میشود ، در زمان خردی و کودکی شاپور دوم وزیر او بر تمام امور نظارت داشت در این باره مطالبی در آثار قدما میتوان یافت .

نام وزیر شاپور دوم یا ذوالاکتاف را کات نوشته‌اند فقط همین‌دیگر خبری از او بمانرسیده است در کتاب بندهش از روحانی مشهوری بنام آذرید (âtaro - pâd) (آذرپاد ؟) یاد میشود که پسر ماراسپند - مارسفند mârâspend پسر داداردا dâdardâ و پسر ... بوده و در پاورقی این کتاب ذکر شده که نامبرده نخست‌وزیر شاپور دوم بوده است^{۱۷}

۳- وزیرای یزدگرد اول و بهرام گور و یزدگرد دوم

۱- خسرو یزدگرد ۲- مهرنرسی ۳- سورن پهلوی

در پادشاهی یزدگرد اول ، اثیم یا بزهار یا بقول بلعمی - بزهرگر (۴۲۱-۳۹۹) که درباره شخصیت او مطالب ضد و نقیضی نوشته‌اند ، و بهرام پنجم (جور، گور) نام وزرائی برده میشود که از شرح زندگانی و کارهای برخی از آنها آگاهی هائی داریم نخست خسرو یزدگرد بود که بمقام بزرگ فرماری رسید ، کریستن‌سن درباره او نوشته است «که بامر یزدگرد دوتن از بزرگترین صاحبان مراتب یعنی خسرو یزدگرد و زرگ فرمذار و مهر شاپور که ملقب بارگبد بود بمناسبت همین لقب او را باید از خاندان سلطنت دانست ، اساقفه را بدربار سلطنتی خواندند و از جانب پادشاه با آنان سخن راندند و مجدداً بعیسویان اطمینان دادند که در پیرویکیش خود آزادند و حق بنای کلیسا دارند و اظهار داشتند

که هرکس از اوامر جاثلیق اسحق و ماروتا سرپیچی کند ، شدیداً مجازات خواهد شد . « ۱۸

لازم بتذکر است که یزدگرد اول شهریار ساسانی نسبت باقلیتهای مذهبی چه مسیحی و چه کلیمی گذشت و بردباری زیادی از خود نشان داد همین اغماض اوسبب شد که مورد تنفر روحانیون زرتشتی قرار گیرد ، ولی در اواخر سلطنت این پادشاه مشاهده میکنیم که باصطلاح ورق بر میگردد و دیگر روزگار بمراد مسیحیان نمیگردد ، البته تغییر رفتار یزدگرد نسبت باقلیت مسیحی بعلت خلافتکاری خود ایشان بوده است ، ازداستان خراب کردن آتشکده ای که در جوار کلیسائی قرار داشته است بوسیله کشیشی متعصب و حمایت کشیش والا مقامی از او ، ودستگیری آنها بوسیله مأمورین حکومت و پس از آن محاکمه و سیاست ایشان مطالبی کم و بیش موثق شنیده ایم شاید فشار موبدان و درباریانیکه در آئین زرتشتی تعصب داشته اند عامل اصلی تغییر سیاست شاهنشاه ساسانی نسبت به عیسویان بوده باشد ، بهرحال میتوان نتیجه گرفت که خسرو یزدگرد در زمانی که بین شاه و اتباع مسیحی او روابط حسنه برقرار بود پست بزرگ فرماری را برعهده داشت ولی باتغییر سیاست دربار نسبت به نصاری مهنررسی در صحنه سیاست ظاهر گردید .

با این حساب روی کارآمدن مهنررسی را باید پیروزی بزرگی برای روحانیون متعصب زرتشتی قلمداد کرد چه اودرمدت طولانی وزارت خویش نشان داد که مخالف ادیان دیگر بوده و مایل بازادی بیحد و حصر آنها نیست ، مورخان مسیحی هم همه جا از او ببدی یاد میکنند .

زجر وشکنجه هائیکه گروهی از مسیحیان در زمان سلطنت

برخی از شهریاران ساسانی متحمل شده‌اند در کتب محققان مسیحی آنچنان بزرگ جلوه داده شده که حدی بر آن متصور نیست عده‌ای بیگناه و معصوم بدون اندک تخلضی بتحریرک موبدان دستگیر و پس از شکنجه‌های خوفناک شهید میشوند و حاضر نیستند تا دم مرگ دست از عقیده و ایمان خود بردارند، اینست آنچه که مورخان عیسوی درباره همکیشان خویش برشته تحریر در آورده‌اند، هیچیک از آنها بدرستی نمیخواهند علل این جفاکاری مأمورین دولت ساسانی را بازگو نمایند چون در آن صورت نخواهند توانست درباره مقتولین نوحه سرائی کنند و آنان را شهید جلوه‌گرسازند : در کتاب تاریخ کلیسای قدیم میلر گشتار چندتن از مسیحیان که عده‌ای از آنها واقعاً مستحق مجازات بوده‌اند با آب و تاب فراوان نقل شده است همچنین است کتاب مسیحیت در ایران نوشته سعید نفیسی .

در تاریخ طبری به مطالب جالبی درباره مهنررسی یا مهنررسه برمیخوریم بقیه مورخان با اندک تغییری عین نوشته‌های او را بازگو کرده‌اند .

مهنررسی بن برازة^{۱۹} در قصبه ابروان (آبروان) از رستاق دشتبارین از کوره اردشیرخره بدنیا آمد از دوران کودکی و همچنین چگونگی رسیدن وی بمقام بزرگ فرمانداری یزدگرد اول خبری بما نرسیده است گویند پدرش مقام بزرگ و استریوشان سالاری (یعنی ریاست صنف کشاورز و دهقان) را بر عهده داشته که خود در واقع سمت وزارت است و بعد خواهیم دید که یکی از فرزندان مهنررسی هم عهده‌دار همین سمت خواهد شد .

۱۹- کریستنسن - مهنررسه پسرورازگ (ص ۳۰۱) - طبری - پسر برازة بن فرخزاد بن خوره‌بازین سیسفاذبن سیسنابروه بن کی اشک بن دارابن دارابن بهمن بن اسفندیار بن بشتاسب ص ۸۶۸ و ۸۶۹

مهرنرسی از خاندان اسپندیاد (اسفندیار) یکی از هفت خانواده های اشرافی ایران باستان بود.^{۲۰}

وی بگفته طبری وزارت سه پادشاه (یزدگرد اول - بهرام پنجم - یزدگرد دوم) را داشت.^{۲۱} عمری را در نیکنامی سپری ساخت و آثار و یادگارهایی از خود برای آیندگان بجا گذاشت، نامبرده بعمران و آبادی عشق میورزید فرزندان او هم در زمان حیات پدر عاقبت بغیر شدند و باعث خشنودی پدر گردیدند، سه پسر او^{۲۲} بزرگترین مقامات مملکتی را در شاهنشاهی ساسانی تصاحب کردند.

نگارنده مهرنرسی را با وزیر بزرگ، خواجه نظام الملک که در زمان سلجوقیان سالها بر مسند وزارت تکیه زده بود مقایسه مینماید: هم مهرنرسی و هم خواجه در مذهب خویش تعصب داشتند، مهرنرسی نسبت به مسیحیان و خواجه در مورد قرامطه یا ملاحده یا اسماعیلیه نظر خوشی نداشتند.

هر دو وزیر در زمان چندین پادشاه مقام خود را حفظ کردند (مهرنرسی سه و خواجه دو پادشاه) فرزندان ایشان بمقامات و متاعل درجه اول کشور رسیدند، هر دو علاقمند بعمران و آبادی بودند و خیلی مطالب دیگر که میتوان نوشت، البته اینطور که ما

۲۰ - (اسپهبد، سورن، قارن، زیك پهلو، مهران، اسپندیاد، و خاندان سلطنتی چه پارتی و چه ساسانی).

۲۱ - تاریخ طبری ص ۸۷۱ القسم الاول، البته نمیتوان گفت که از ابتدای سلطنت یزدگرد اول (۳۹۹ میلادی) تا پایان سلطنت یزدگرد دوم (۴۵۹) یعنی مدت ۶۰ سال مهرنرسی مقام وزارت داشته است بلکه همانطور که قبلا اشاره شد محتمل است که او از اواخر سلطنت یزدگرد اول تا اوایل سلطنت یزدگرد دوم این سمت را داشته است.

۲۲ - شاید پسران دیگری هم داشته است که ما را از آنها اطلاعی نیست.

میدانیم مهنررسی سرانجام خوشی داشت و بعمر طبیعی از جهان رفت ولی خواجه را کارد زدند و هلاکش ساختند
 طبری نام فرزندان مهنررسی و سمت آنها را این چنین ذکر مینماید :

۱- زراونداذ که بهرام باو مقام هر بزان هر بید (هیربدان هیربد) که مرتبه ای شبیه بمرتبه موبدان موبد بود داد ۲- ماجشنس (ماه گشنسپ) که بسمت راسترای و شانسلان (واستریوشان سالار) (رئیس طبقه کشاورزان) رسید ۳- نام سومی را کارد ۲۳ (کاردار) نوشته و مقام او را اسطران سلان (ارتیشتاران سالار) که مقامی فوق مرتبه اسپهبد و نزدیک به مرتبه ار جبذ (ارگبد) ذکر کرده است.
 مهنررسی در روستای آبروان آتشکده ای بنا نهاد بنام مهنررسیان که هنوز معتقدند که پابرجاست وی همچنین برای خود و فرزندان چهار قریه در مجاورت زادگاه خویش ایجاد کرد و در هر یک از آنها آتشکده ای ساخت اولی که متعلق بخود او بود (فراز مرا آور خدایان) ۲۴ نام داشت و سه دیگر (سدیگر) بنام زرواندزان و ماه گشنسپان و کارداذان (کارداران)

اکنون در باره آن آتشکده ها یا بقول بلعمی آتش خانه ها که همه آنها هنوز پس از هزار و پانصد سال (بعقیده مؤلف دانشمند کتاب اقمیم پارس) پابرجا هستند سخن میگوئیم :
 آتشکده بزرگ جره چارطاقی است که تمام آن از سنگ بادبر و ملاط گچ است درازای هر پهلوئی آن بیش از چهارده متر میباشد و از وجود بقایای ساختمانی زیاد بالای بلندی مزبور معلوم

۲۳- بلعمی نام این پسر را سمنکان نوشته است- ظاهراً مهنررسی و پدرش

هم سمت واستریوشان سالاری داشته اند .

۲۴- کریستنسن : فراز مرا آور خودایا = خدایا نزدمن آی (ایران در زمان

ساسانیان ص ۳۰۱ و ۳۰۳) .

میگردد که در زمان قدیم در آنجا شهری وجود داشته است. این آتشکده یکی از پنج آتشکده‌ایست که مهرنرسی در نقاط بین کازرون تا فراشبند بنا نموده است

آتشکده دوم چارطاق بزرگ بیرون بالاده است که بمسافت قریب ۵۵ کیلومتری کازرون واقع شده آتشکده سوم که بنام تون سبز مشهور است در دشت بارین واقع است، قریه آبروان که در نوشته طبری بدان اشاره شده و زادگاه مهرنرسی بوده است نیز در دشت بارین قرار داشته است بدینقرار چارطاقی تون سبز همان آتشکده‌ای است که در طبری بنام آتشکده مهرنرسیان معرفی گردیده است، چارطاقی تون سبز از نظر وضع ساختمان و اندازه همانند چارطاقی بزرگ جره است. آتشکده چهارم که بنام آتشکده فراشبند معروف است در آبادی فراشبند واقع است چارطاقی کوچکی است که وضع ساختمانی و اندازه آن شبیه چارطاقی نزدیک کازرون است و چهارمین آتشکده موجود در ناحیه جره و حول و حوش آن بشمار می‌رود.

بالاخره پنجمین آتشکده که نقشه آن نسبت به چهار آتشکده تمایز دارد و محل آنهم در کوهستان است لذا چنین بنظر می‌رسد همان آتشکده‌ای باشد که مهرنرسی آنرا مخصوص خود نموده است و نام فراز مرا آور خدایا با موقعیت آن در بالای کوهسار هم مؤید این معنی تواند بود. ۲۵

دیگر از آثاری که به مهرنرسی نسبت میدهند خرابه قصری است که هم اکنون بنام سروستان در سر راه شیراز به‌دارا بگرد قرار دارد بعقیده هر تسفلد نظر بکوچکی شایستگی اقامتگاه شاهنشاه را نداشته خاصه که تالار بارگاه آن بسیار حقیر است، در دیوارها

۲۵- نقل باختصار از کتاب اقلیم پارس تألیف محمد تقی مصطفوی ص ۱۱۳ و

۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۹ و ۱۲۰

در بسیاری تعبیه شده و بنای سقفهانشان میدهد که در آن زمان فن معماری ساسانی بپایه نسبتاً بلندی رسیده بوده است.^{۲۶}

درباره کاخ سروستان مطالبی باختصار از کتاب اقلیم پارس نقل مینمائیم: «این کاخ بمسافت قریب ۹ کیلومتری جنوب غربی سروستان واقع گردیده است و هنگامیکه از شیراز بسروستان میروند بمسافت زیادی پیش از رسیدن به سروستان، سواد آن از دور در جانب جنوب پدیدار میباشد، بنای معظمی است از سنگ و گچ ساخته شده است، گنبدها و ایوانها و اطاقها و دهلیزهای متعدد دارد و از آثار بهرام گور یا بهرام پنجم ساسانی (۴۲۰-۴۳۸) است که بوسیله مهرنرسی وزیر معروف او که صدارت یزدگرد اول و یزدگرد دوم را نیز عهده دار بوده است ساخته شده، از سال ۱۳۳۵ شمسی تعمیرات مفصل و اساسی این کاخ بوسیله باستان-شناسی فارس انجام میشود، ناهمواریهای زمینهای مجاور نشانه ابنیه ایست که در حول و حوش آن بنیاد نهاده بودند.»^{۲۷}

احداث باغهای را هم طبری به مهرنرسی نسبت میدهد که یکی مختص کشت زیتون، دیگری نخل و سومی سرو. هر باغی دارای دوازده هزار درخت بود.^{۲۸}

قبلاً گفتیم که بزرگفرمذار باید در فنون نظامی ورزیده و خبره باشد و از سرحدات مملکت در قبال تجاوز بیگانگان دفاع نماید، مورخان نوشته اند که مهرنرسی بجنگ رومیان رفت و این جنگ در سالهای ۴۲۰ و ۴۲۱ بوقوع پیوست و فرماندهی سپاه ایران با مهرنرسی بود.

همچنین لازمست گفته شود که لقب مهرنرسی هزاربندگ

۲۶- کریستنسن - ایران در زمان ساسانیان ص ۳۰۳

۲۷- همان کتاب ص ۸۷

۲۸- بلعی هر باغی را دارای هزار درخت ذکر کرده است ص ۹۵۰

(صاحب هزار غلام) بوده و آرامنه او را بنام هزرپت درن اریاتس (هزاربند دربار ایران) خوانده‌اند و در نامه‌ای به مهرنرسی وزیر اعظم یزدگرد دوم او را هزاربند ایران و جز ایران لقب می‌دهند و حال آنکه خود او در نامه‌ای که با رمنیان نوشته است عنوان وزرگفرمذار ایران و جز ایران بخود داده است.^{۲۹}

در پایان این بخش مطالبی را که بلعمی دربارهٔ مهرنرسی نوشته و ما کمتر از آن سخن گفته‌ایم برای تکمیل شرح احوال این وزیر درج مینمائیم :

«مردی بود اندر عجم نام او مهرنرسی و مهر نرسه هم گفتند، مردی بزرگوار با اصل بزرگ از فرزندان اسفندیار بن گشتاسب ملك، و او مردی بود با علم بسیار و بعجم اندر، از وزیر گوارتر نبود و او را همچون ملك و پادشاه داشتندی و او را بلقب هزار بنده خواندندی از بس بندگان که او را بود یزدگرد او را وزیر کرده بود پس بهرام او را وزیر خویش کرد و کار خویش بدو سپرد و خلق بدان شاد بودند و او دو سال اندر میان خلق بود، وزیر را گفت که مرا آرزوست که از شهر هندوستان و زمین سند و هند و هر چه گرداگرد زمین مملکت منست مرا بودی و من میخواهم که بزمین هندوستان اندر شوم تنها ...»

(بعدا از حوادثی که بر بهرام در هند گذشت و دختر پادشاه آن دیار را بهمسری برگزید) گوید : «و خود دختر بگرفت و بیاد شاهی خویش بازگشت و بیامد و همه پادشاهی بدست مهرنرسی یافت بسلامت از پس دو سال، و آنگاه مهرنرسی را با سپاه نزد ملك روم بفرستاد تا شهر های روم بگشاید یا خراج بملك روم برنهد، مهرنرسی برفت با سپاه و ملك روم با او صلح کرد

۲۹- ر. ک به کتاب وضع ملت و دولت و دربار شاهنشاهی ساسانیان -

کریستنسن ترجمه مجتبی مینوی ص ۴۶ و ۴۷

و خراج پذیرفت و او سپاه باز بر بهرام آورد بسلامت و بهرام شاد شد و او را بزرگ کرد، (و مرتبه او بزرگ فرمذار بود و معنای آن بتازی رئیس الرؤسا یا وزیرالوزراء بود.....)

این نرسی دستوری خواست از بهرام و گفت: «مرا سال بسیار برآمد و پیر شدم اکنون عبادت کنم و کار آن جهان کنم، بهرام او را (دستوری) داد او بشمهر خویش باز شد و نام آنشهر اردشیر خره و آنجا عبادت همی کرد.....

آنگاه پس از نابودی اسرارآمیز بهرام گور و روی کار آمدن یزدگرد دوم (۴۵۹-۴۳۸) درباره مهرنرسی گوید: «این مهرنرسی که وزیر پدرش بود او را پیش خود آورد وزیر کرد و کارش بتدبیر او راست شد، پس چون يك چند برآمد ملك روم خراج باز گرفت و وی مهرنرسی را بفرستاد با سپاهی چنانکه پدرش فرستاده بود تا ملك روم را بطاعت آورد.....»^{۳۰}

در سلطنت بهرام گور از وزیردیگری یاد میکنند که سورن پهلو نام داشت و میدانیم که نام حقیقی او نمیتواند باشد زیرا که خاندان سورن جزو خاندانهای هفتگانه مشهور بوده و در زمان ساسانیان رئیس این خانواده تاج را بر سر شاه میگذاشت.... متأسفانه از زندگانی و کارهای این وزیر اطلاع چندانی نداریم...
۴- وزیرای دوره ساسانی از یزدگرد دوم تا یزدگرد سوم.
الف - بزرگمهر ب - بخیر اریس ج - آذین گشنسپ دال - برمک بن فیروز - ه - مهآذر گشنسپ و - پوس (فرخ)

درباره وزیر یزدگرد دوم (مهرنرسی) مطالبی در فصل گذشته نگاشته شد، از وزیرای پادشاهان دیگر ساسانی تا خسرو انوشیروان ما را آگاهی نیست البته اختیارات بزرگ فرمذار در دوره شهریارای قباد اول کاسته شده است...

الف - بزرگمهر: مشهورترین وزیری که در اواخر دوره ساسانیان برمسندوزارت تکیه زد و نام او را مورخان اسلامی بلند آوازه ساختند بزرگمهر (بوزرجمهر - بزرجمهر - ابوذرجمهر بوذرجمهر^{۳۱} بود در منابع غربی نام او را نمییابیم و برخی از مورخان اسلامی هم چون طبری و حمزه اصفهانی از او صحبتی بمیان نمی‌آورند ولی مسعودی و گردیزی و ابن ندیم در کتب خود بکرات از وی یاد کرده و خصال حمیده‌اش را ستوده‌اند.

همانطوریکه در مقدمه این مقاله اشاره کردیم معلوم نیست آیا این وزیر وجود تاریخی داشته است یا خیر و در این مسئله شك و تردید بسیار است بعضی از محققان نوشته‌اند که ممکن است بزرگمهر همان برزویه طبیب مشهور باشد و در این مورد دلایلی هم عرضه داشته‌اند^{۳۲} گروهی را عقیده بر آنست که بزرگمهر از بزرگ فرمذار بمعنی صدراعظم یا نخست وزیر مشتق شده و کلمه مهر اشتباهاً جای فرمذار را گرفته است و این اشتباهی

۳۱- این نام باشکال بوزرجمهر و بزرگمهر و بزرجمهر در دورهٔ اسلامی ضبط گردیده اما شکل قدیم آن در کتیبه سرخ کوتل بغلان بزبان تخاری و رسم الخط یونانی در حدود ۱۶۰ م بوزرجمهر است یاورقی کتاب زین الاخبار گردیزی، بامقابل و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی ص ۳۳ مرحوم علامه قزوینی در نامه مورخ ۹ خرداد ۱۳۲۵ در پاسخ نگارنده (مرحوم دکتر معین) نوشته‌اند «شبهه نیست که بوذرجمهر و ابوذرجمهر یا هراملای دیگری برای این کلمه که باذال معجمه باشد غلط فاحش و اشتباه عامیانه است که جزء اول این کلمه را بکنیه ابوذر معروف از صحابه مشهور حضرت رسول اشتباه کرده‌اند و حتماً بزاء معجمه درست است ولی بوزرجمهر در تاریخ بیبقی چاپ مرحوم ادیب گمان میکنم بکلی صحیح و منطقی باشد چه در خط امروزی فارسی هیچ اهمیتی ندارد که ضمه را بنحو اشباع باواهم بنویسند یا بدون اشباع بی‌واو.... نقل از باورقی برهان قاطع تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص ببرهان ج اول، باهتمام دکتر محمد معین ص ۲۷۳.

۳۲ - مانند کریستنسن

است که مورخان اسلامی مرتکب شده‌اند، در هر حال در این باب سخن بسیار گفته شده ولی هیچکدام قانع کننده نیست، سعید نفیسی گوید: «داستان بزرگمهر پسر بختگان»^{۳۳} که در قصص ایرانی او را وزیر خسرو نوشین روان وانمود کرده‌اند حقیقت تاریخی ندارد ظاهراً تحریفی ازین صفت و وظایف بزرگ فرمندان دوره ساسانیست که آنها در شخص بزرگمهر گرد آورده و بدان حقیقت تاریخی داده‌اند و شاید کلمه بزرگمهر هم تقلیدی از همان کلمه بزرگ فرمندان باشد...»^{۳۴}

از طرفی بزرگمهر را فرزند سوخرا (زرمهر) که از رجال جاه طلب اوایل دوران سلطنت قباد بود و لقب بختگان داشت ذکر کرده‌اند، «ضرب المثل: باد سوخرا فرونشست و باد مهران وزیدن گرفت» در تاریخ ساسانی مشهور است و از نابودی رجل مزبور با اشاره قباد و وسیله‌شاپور مهران سردار بزرگ حکایت میکنند. ذکر این مطلب ضرورت دارد که بگوئیم نفوذ و قدرت بزرگ فرمندان در سلطنت قباد و فرزندش خسرو انوشنگ روان بسیار کاسته شده و مؤبدان موبد در مقام اول پس از شاه قرار گرفته‌است ولی در کتاب فارسنامه ابن بلخی عکس این مطلب ذکر شده: «... در پیش تخت، کرسی زر بودی کی بزرجمهر بر آن نشستی و فروتر از آن کرسی مؤبد مؤبدان بودی و، زیرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبانان و بزرگان و جای هر یک بترتیب معین بودی کی

۳۳ - بختک یا بوختک شاید جزئی باشد از نام مرکبی که جزء پیشین یا پسین آن افتاده باشد «بوخت خسرو - بوخت یزد - بوختیشوع - بوخت شهبوهر» (نقل از یادگار بزرگمهر - متن پهلوی و ترجمه فارسی از دکتر ماهیار نوابی - نشریه دانشکده ادبیات تبریز - شماره پائیز سال یازدهم -)

۳۴ - ر. ک به تمدن ایران ساسانی ص ۲۳۸.

هیچکس منازعت دیگری نتوانستی کرد . « ۳۵

ولی همین مؤلف درجای دیگر از محدود شدن اختیارات بزرگمهر سخن میگوید و برای او شرکائی در ترتیب امور مملکت قائل است: «با همه بزرگی و حکمت بزرگمهر کی وزیر او بود انوشیروان ترتیب وزارت اوچنان کردکی دبیر بزرگمهر و نایب نزدیک کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را وکیل (در) خوانیم و بپهلوی ایرانماغر گفتندی و نیابت وزیر دارد ، و هر سه گماشته کسری انوشیروان بودندی در خدمت وزیر او بزرگمهر و وزیر بذات خود ازین سه کس هیچیک را نتوانستی گماشت و غرض انوشیروان آن بود تا دبیر هرنامه کی بجوانب بزرگ و اطراف نبشتی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشروان میکرد و وکیل (در) از انچ رفتی از نیک و بد براستی مشافهه میگفتی و راه وجوه مصالح باز مینمودی و نایب مال و معاملات نگاه داشتی و این هر سه مردمان اصیل عاقل و فاضل زبان دان سدید بودندی « ۳۶

کریستنسن سائها پیش این نوشته فارسنامه را تفسیر کرده که درج آن در این قسمت ضرورت دارد ، وی مینویسد :

درباب این عبارت فارسنامه نخست گوئیم که لفظ وکیل در ، تصحیحی است که طبع کنندگان کتاب حدساً بعمل آورده اند ، در نسخه های خطی درمورد اول (وکلیدر) و (وکلید) نوشته شده است و در مورد ثانی (وکلیدار) و (کلیدار) آمده است و بنا بر این سیاق کلام عبارت از دو عنوان مختلف بوده اند : امادرباب لفظ ایرانماغر هم گوئیم که قابل بحث و تردید است ، در نسخه های خطی فارسنامه

۳۵ - فارسنامه ابن البلیخی - بسعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانچ و رینولد ال نیکلسون در مطبعه دارالفنون کمبریج بطبع رسید سنه ۱۳۳۹ هجری مطابق سنه ۱۹۲۱ مسیحی ص ۹۷ .
۳۶ - همان کتاب ص ۹۱ و ۹۲ .

(ارانمازعر) و ایرزانمازعر نوشته شده است بدیهی است که میان آغاز و انجام این عبارت فارسنامه تناقضی است، در اول سخن از دبیر و نایب و بزرگمهر است و در آخر سخن از سه تن گماشته نوشیروان میراند و صلاحیت هر یک را بنا بر اصلاحات نوشیروان بیان میکند، آن سه رتبه عالی منصب دبیر و... دار (کلیدار) یا (وکلیدار) و نایب بوده است.

بعقیده ما اغتشاش و فساد این عبارت از این راه پیدا شده که در موقع ذکر عنوان سه تن مزبور یعنی دبیر و وزرگمهر و نایب، نویسنده کتاب لفظ وزرگمهر را که در فارسی کنونی بزرگمهر نویسند یکبار دیگر داخل این جمله بلفظ جایگزین لفظ دیگری کرده است، ما گمان میکنیم که بجای دبیر بزرگمهر باید دبیر بزرگ گذاشت و این دبیر بزرگ همان است که او را دبیران مهشت و ایران دبیر بدهم میگفته اند.

بنابراین جمله مذکور پس از اصلاح چنین میشود، دبیر بزرگ (نگیریندار) و نایب.

اما راجع به نایب که جانشین وزیر بوده در عبارت فارسنامه گوید، ما این نایب را وکیل درخوانیم و پهلوی ارانمازعر و ایرانمازعر گفتندی: مقصود از ما معاصران مؤلف فارسنامه یا معاصران مؤلف کتاب قدیمیتری است که مؤلف فارسنامه این عبارت را از آنجا نقل کرده است، در کتاب یعقوبی لفظی است باین صورت المر دمارع و در تجارب الامم ابن مسکویه نایب بزرگ فرمدار (ای راما رعر) نوشته شده است.

من تردیدی ندارم که در اصل پهلوی بجای وزرگمهر، وزرگ فرمدار نوشته بوده است و در واقع نوشیروان اختیارات وزرگ فرمدار را تخفیف داده و سه تن از عمال بزرگ دولت را شخصاً

معین کرده که در کاژهای وزرگ فرمذار سهیم باشند...»^{۳۷}
 اکنون دربارهٔ زندگانی بزرگمهر با استفاده از برخی
 منابع موجود مطالبی ذکر مینمائیم :

خسرو انوشک روان شبی خواب هولناکی دید ، که خوکی
 بر تخت او نشسته و شراب مینوشد و یا خود وی هر زمان میل بشراب
 میکند آن حیوان مانع شده و بجای او جام شراب را مینوشد و مطالب
 دیگر ... شاه خوابگزاران را طلبید و از آنها تعبیر این خواب
 عجیب را خواست ولی کسی از عهده بر نیامد لاجرم گروهی از
 لشگریان را بسراسر مملکت پهناور خویش گسیل داشت تا شخصی
 را بیابند که از عهده تعبیر آن برآید .

مردی آزاد سرو نام که او هم چنین مأموریتی داشت بشهر مرو^{۳۸}
 رسید و گذارش بدبیرستانی افتاد از معلم آن مدرسه پرسید
 آیا میتواند چنان خوابی را تعبیر کند ، جواب منفی بود اما در
 میان دانش آموزان آن کلاس نوجوانی بود بزرگمهر نام ، گفت
 من از عهده برمیآیم !

استاد گفت خاموش باش، ولی آزاد سرو واسطه شد و چگونگی
 خواب انوشیروان را بیان کرد بزرگمهر گفت : نگویم من این
 نکته جز نزد شاه .

بهر حال پس از مدتی بدربار شاهنشاه رسیدند و خسرو با
 او خلوت کرد بزرگمهر در تعبیر خواب گفت « که در شبستان
 پادشاه غلامیست که بیکی از اهل حرم الفت گرفته و اگر خاطر
 همایون خواهد که حقیقت این حال مکشوف گردد حکم فرماید که

۳۷ - ر . ک به کتاب ایران در زمان ساسانیان ص ۵۴۷ و ۵۴۸ .

۳۸ - مؤلف نزهةالقلوب دربارهٔ این شهر و بزرگانیکه از آن برخاسته‌اند
 گوید : « اکنون آن شهر خرابست و از آنجا اکابر و عقلاء بسیار برخاسته‌اند، در عهد
 اکاسره برزویه طبیب و برزجمهر بختگان و باربد مطرب (نزهةالقلوب -
 حمدالله مستوفی ۷۴۰ هجری قمری بکوشش دبیر سیاقی ص ۱۹۳ و ۱۹۴ .

کنیزکان يك يك از پیش او بگذرند ، کسری همان لحظه فرمود که کنیزکان حاضر گشته يك يك گذشتند لیکن چون غلام ملبس بلباس ایشان بود آن امر مهم ظاهر نشد و انوشیروان برآشفته بزرگمهر گفت که در انکشاف تعبیر آنست که کنیزکان برهنه شوند ، و فرمان واجب الاذعان برین نهج صدور یافته غلامی پدید آمد ^{۳۹} اندرمیان ببالای سرو و بچهرکیان .

تنی لرزلرزان بکردار بید دل ازجان شیرین شده نا امید و بعد از تفتیش بوضع انجامید که آن غلام را دختر حاکم چاچ بنا بر آنکه از خردی باز باو متعلق بوده از خانه پدر همراه آورده پنهان در شبستان نگاه میداشته ، القصه کسری دختر و غلام را بسیاست رسانیده بزرگمهر را ملازم گردانید و روز بروز کار آن حکیم بزرگوار در ترقی بود تا بدرجه بلند وزارت صعود نمود. « ^{۴۰}

آنچه نقل شده خلاصه مطالبی بود که مؤلف کتاب دستورالوزراء بطور افسانه و حکایت درباره چگونگی رسیدن بزرگمهر بمقام وزارت ذکر کرده بود این مؤلف مانند دیگران برای اینکه آثار و تألیفاتش مورد توجه عامه قرار گیرد آغاز هر مطلبی را با روایت و داستان همراه ساخته است .

مؤلف کتاب آثارالوزراء هم عین همین داستان را البته با شاخ و برگ بیشتری نقل کرده و شاید دروغ بیشتری گفته است ! مثلا میگوید که هفتاد مؤبد از دربار برای یافتن کسیکه از عهده تعبیر خواب نوشیروان برآید عازم نواحی مختلف میشوند ، شصت

۳۹- شخصی امردی درمیان ایشان بود، دختر قیصر روم فریاد برآورد که او با من کلان شده است و با یکدیگر شیر خورده ایم مرا بی او طاقت نبود بدان جهت او را بدین لباس میدارم (آثارالوزراء) ص ۱۶ .

۴۰- ر . ک به کتاب دستورالوزراء - خواندمیر ، باتصحیح و مقدمه سعید نفیسی (۱۳۱۷) ص ۱۵ تا ۱۷ .

و نه نفر مایوسانه باز میگردند و تنها يك مؤبد در شهر مرو موفق
بیافتن شخص مورد نظر میشود و او را بحضور شاهنشاه میآورد.
بعد درباره زندگی بزرگمهر میگوید که «..... گفتند چند
وقت است که پدر او وفات یافته و پیرمادری دارد.»

یا کنیزکی که در داستان فوق ذکر شده است که دختر حاکم چاچ
بوده، مؤلف اخیر نوشته است که فرزند قیصر روم بوده است...^{۴۱}
بهر حال از این قبیل روایات و افسانه‌ها که اکثر آنها هم
بی‌اساس است درباره مردی که در وجود او هم تردید بسیار است
نوشته شده، وقایع نگاران یکی پس از دیگری از روی نوشته‌های
یکدیگر استنساخ کرده و بمیل خود تغییراتی دلچسب و مردم پسند
در داستانها وارد کرده اند.

اکنون دنباله صحبت را راجع به بزرگمهر ادامه میدهیم:
بزرگمهر قبل از رسیدن بسمت وزارت مدتی معلم و مربی هرمز فرزند
انوشیروان بود و پس از نیل بمقام بزرگفرمداری همواره طرف
مشورت با شاه بود، یکبار بدستور خسرو اول بزندان افتاد، راجع
بزندانی شدن او مینویسند «در وقتی که انوشیروان بوذرجمهر را
محبوس کرده و مقرر نموده بود که هر روز دو قرص نان جو و کوزه
آب و وظیفه او ساختند و در موضع تنگ و تاریک و با وحشت دست
و پای او بآهن ببستند و موکلان را فرمود که منتظر و مترصد باشند
که هر کلمه که بر زبان آورد حرفاً بحرف تحریر کنند که مبادا
گفته‌های او ضایع شود، و چند ماه در آن حبس بماند.... يك کلمه
از زبان او نشنودند، نوشیروان جماعتی از ندما که با او اختصاص
داشتند فرمود که بنزدیک او روند و از او سؤال کنند.. آنچه
گوید بنقیر و قلمیر تقریر نمایند، چون آن جماعت رفتند گفتند

۴۱- آثارالوزراء تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام‌عقیلی - تصحیح و تعلیق،

میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث) ص ۱۵ و ۱۶.

اینها الحکیم ، در چنین واقعه سخت و شدت بکمال رنگ و روی و قوت جسم تو برقرار است و هیچ ضعف و تغیر در ذات تو پدید نیامده است؟ جواب داد من گوارشی ساختم از شش خلط و هرروز از آن گوارش شربت میخورم و اعتدال مزاج من بسبب آن برقرار است .

گفتند یا حکیم شرح آن گوارش بما بگوی که اگر نعوذ بالله روزی بدین نوع گرفتار شویم یا یاری از یاران را بدان احتیاج افتد بدان مشغول شویم . گفت خلط اول وثوق است بفضل پاریتعالی که بهمه حال دستگیری درماندگان کند ، و خلط دوم علم بدانکه هر چه مقدر است واقع و کائن خواهد بود ، اضطراب و جزع مفید نباشد ، خلط سیم دانستن که صبر بهترین دوائیست که ممتحن آنرا وسیله شفا سازد ، و خلط چهارم آنکه اگر صبر نکنم چه کنم زیرا که چون دست بحیله زنم که از این ورطه مخلص باشد دور نیست که مرا بدان کسی یاری نکند، خلط پنجم آنکه از آن می- اندیشم که بلائی تواند بود سختتر از این که من در آنم ، خلط ششم آنکه امید می دارم که ساعت فساعت فرج باشد»^{۲۴}

داستان ابداع بازی نرد بوسیله بزرگمهر بختگان و رفتن او با هدایای فراوان به هندوستان از جانب خسرو نوشیروان و ذکر فضل و دانش بیکران او را در آثار قدما میابیم .

وقتی خسرو دوم (اپرویز - ابروین) نوه انوشیروان بسطانت رسید بزرگمهر وزارت او را داشت ولی دیری نپائید که وزیر باتدبیر مغضوب او شد و دیگر بار راهی زندان گردید . بزرگمهر

از این زندان رهائی نیافت و بفعیعتترین وضعی بهلاکت رسید^{۴۳} البته بجرم گرویدن بزندیقان .

مسعودی در این باره گوید : «وزیر پرویز که در او نفوذ داشت و مدیر امور وی بود یکی از حکمای ایران یعنی بزرگمهر پسر بختگان بود و چون سیزده سال از پادشاهی وی گذشت وزیر را متهم کرد که بزندیقان ثنوی مذهب متمایل است و بفرمود تا او را حبس کنند و بدو نوشت «ثمر علم و نتیجه عقل تو این بود که در خور کشتن و سزاوار مجازات شدی» و بزرگمهر بدو نوشت «اگر بخت با من بود از عقل خودم بهره‌ور میشدم و اکنون که بخت یارمن نیست از صبر بهره میگیرم، اگر نیکی فراوان را از دست داده‌ام از بدی بسیار نیز آسوده شده‌ام» پرویز را برضد بزرگمهر تحریک کردند که او را پیش خواند و بگفت تا دهان و بینیش بشکستند بزرگمهر گفت «دهان من در خور بدتر از این بود» پرویز گفت چرا ای دشمن و مخالف خدا؟ گفت برای آنکه من پیش خواص و عوام از اوصاف تو چیزها میگفتم که نداشتی و ترا محبوب ایشان میکردم و از کارهای نیک تو چیزها میگفتم که خلاف واقع بود، تو که از همه پادشاهان بدطینت‌تر و زشتکارتر و بد رفتارتری آیا مرا بگمان میکشی و از یقین خود که مرا همیشه دلبسته شریعت دیده‌ای چشم میپوشی؟ در اینصورت کی بعدل تو امید خواهد داشت و بگفتارت تکیه و بکارت اطمینان خواهد کرد؟ پرویز خشمگین شد و بگفت تا گردنش را بزنند.»^{۴۴}

۴۳- بعقیده برخی از مورخان چون یکماه از وفات انوشیروان سپری شد بزرگمهر در شهر مرو دیده از جهان فرو بست - عده‌ای وفات او را بسال ۵۹۰ یعنی آخرین سال سلطنت هرمز چهارم نوشته‌اند ، و دسته‌ای قتل او را بفرمان خسرو پرویز در سال ۶۰۳ میلادی - ذکر این مطلب لازمست که امکان دارد زندانی شدن بزرگمهر در زمان انوشیروان و خسرو پرویز زائیده تخیلات مورخان باشد تا برای نقل پند و اندرز او ، دستاویز بهتری داشته باشند !

۴۴- ر . ک به مروج الذهب ص ۲۷۰ و ۲۷۱ .

پند نامه‌هایی منسوب به بزرگمهر بزبان پهلوی بدست ما رسیده که ترجمه یکی از آنها را در اینجا می‌آوریم

«۱- من بزرگمهر بختگان، دیوانبند^{۴۵} شبستان شهر استیکان^{۴۶} خسرو، در یکبد^{۴۷} این یادگار بیاری و نیروی یزدان دیگر مینویان به آموز، بفرمان خسرو شاهنشاه، بهبود فرهنگ (را) وشایسته شدن آنها را که پذیرفتاری از بزرگان^{۴۸} بخوبی و ارجمندی آفریده شده‌اند (آماده) کرده و به گنج شایگان نهاد...»^{۴۹}

برخی از مورخان اسلامی صفحاتی از کتابهای خویش را اختصاص بذکر پند و اندرزهای حکیمان بزرگمهر داده‌اند (مانند: مسعودی و خواندمیر و حمدالله مستوفی و غیره) اکنون آنچه مسعودی در این باب نگاشته است ذکر می‌گردد: «یک روز انوشیروان با حکیمان نشست که از آرای آنها بهره گیرد و چون بترتیب در مجلس وی نشستند گفت «مرا بحکمتی رهبری کنید که هم برای من و هم برای رعیت سودمند باشد» هر یک رأی خویش بگفتند و انوشیروان سر فرو برده بود، در گفتارشان اندیشه میکرد، چون نوبت سخن به بزرگمهر پسر بختگان رسید گفت «ای پادشاه من همه مطلب را در دوازده کلمه برای تو خلاصه میکنم» گفت بگو، گفت «نخست ترس از خدا در شهوت و رغبت و ترس و خشم و هوس و میباید در همه

۴۵- دیوانبند = حاجب .

۴۶- استیکان یا خوستیکان، ارمنی Ostikan = استوار، معتمد، وفادار، لقب حکامیکه از جانب خلفا مأمور کشورهای مختلف میشدند نیز بوده است .

۴۷- دریکبد Drêkpet ؟ منسوب به «در» (دربار) + پسوند - بد بمعنی

رئیس و سر روییم = وزیردربار .

۴۸- برگر = بخشنده سرنوشت، کسیکه تقدیر و سرنوشت آدمی ازوست .

۴۹- ر . ک به یادگار بزرگمهر - متن پهلوی و ترجمه فارسی - دکتر ماهیار نوابی - نشریه دانشکده ادبیات تبریز - شماره پائیز سال یازدهم .

این موارد خدا نه خلق را منظور داشته باشی . دوم - راستی در گفتار و کردار و وفا بوعده و شرط و عهد و پیمان سوم - مشورت با علما در حادثات چهارم - احترام علما و اشراف و مزدداران و سرداران و دبیران و بندگان هر يك بقدر مراتبشان پنجم - مراقبت قضات و تفتیش کار عمال باقتضای عدالت و پاداش درستکار و کیفر بدکار ششم - مراقبت زندانیان که روزها در کارشان بنگری و از وضع بدکار مطمئن شوی و بیگناه را رها کنی . هفتم - مراقبت راهها و بازارها و نرخ و داد و ستدها . هشتم - حسن تأدیب رعایای مجرم و اجرای مجازاتها . نهم - فراهم آوردن سلاح و لوازم جنگ . دهم - احترام فرزندان و کسان و خویشاوندان و تأمل در مصالح آنها . یازدهم - گماشتن مراقبان بدربندها تا حوادث بیم‌انگیز را پیش بینی کنند . دوازدهم - مراقبت وزیران و بندگان و تعویض آنها که نادرست یا ناتوانند. »^{۵۰}

انوشیروان فرمان داد تا این سخنان را با طلا نوشتند و گفت همه تدبیر و سیاستهای شاهانه در این گفتار است.»

ب - بخیراریس : گفته شد که انوشیروان اختیارات بزرگمهر را محدود نمود و برای اداره امور مملکت از وجود مردان کارآزموده دیگری هم کمک گرفت، باین ترتیب بزرگفرمذار بر همه کارها زیر نظر مستقیم شاهنشاه نظارت نداشت و کارهای کشورهای کشور بوسیله دیگران هم بازرسی و کنترل میشد، یکی از وزرائی که دستیار و معاون بزرگمهر بود و نسبت بسایر وزراء ارجحیت داشت بخیراریس بود، ما نام حقیقی او را نمیدانیم و ظاهراً تنها مسعودی در مروج الذهب از چنین شخصی نام میبرد.^{۵۱}

۵۰ - ر . ك به مروج الذهب ص ۲۶۲ و ۲۶۳ .

۵۱ - همان کتاب ص ۲۷۱ .

چون بزرگمهر بهلاکت رسید(؟) بخیراریس موقعیت خویش را در خطر دید، خسرو پرویز از قتل وزیر مدبر خود پشیمان و شرم‌منده بود و مانند همه پادشاهان مستبد آن روزگار دنبال کسی می‌گردید که گناه را بگردن او اندازد، در این موقع بخیراریس که نسبت بشاه بدبین بود بگفته مسعودی سخنان درشت بر زبان آورد که قابل تحمل برای پرویز نبود از اینرو پرویز دوم خویش خشم گرفت و فرمان داد تا او را بقتل آورده و جسدش را بدجله اندازند باین ترتیب بخیراریس نیز بسر نوشت بزرگمهر دچار شد.

ج - آذین‌گشنسپ

در زمان سلطنت هرمز چهارم، فرزند انوشیروان که از جانب ما در نواده خاقان ترك بود آذین‌گشنسپ منصب وزارت داشت با اینکه ذکر شده که بزرگمهر وزارت انوشیروان و هرمز و خسرو پرویز را داشته است معلوم نیست چگونه آذین‌گشنسپ می‌تواند وزیر هرمز باشد مگر اینکه بگوئیم یا بزرگمهری وجود نداشته و یا شخص مورد نظر ما یکی از وزیران زیر دست بزرگمهر بوده است اما بلعمی نوشته است که او مهمتر از همه وزیران بوده است.^{۵۲}

بهر حال نام این وزیر در بیشتر کتب مورخان اسلامی باختلاف ذکر شده، مسعودی نام او را اریخسیس خوزی نوشته طبری و یعقوبی آذین جشنس، بلعمی یزدان بخش، و بالاخره مؤلف کتاب غرر ملوک الفرس، آذین‌گشنسپ، و ما این آخری را برگزیده‌ایم.

درباره این وزیر نوشته‌اند که با بهرام چوبین (اندک زمانی پس از قیام بر ضد هرمز و فرزندش خسرو پرویز، تحت عنوان بهرام ششم پادشاهی رسید) سردار مشهور هرمز کینه و عداوتی سخت داشت و شاید مانند پادشاه از پیروزمهای این سردار رنج

میبرد و گهگاه از بهرام نزد هرمز بدگویی میکرد، میدانیم که سردار مذکور در جنگ برضد خاقان ترك پیروزی درخشانی کسب کرد.^{۵۳} ولی در نبرد با رومیان موفقیتی بدست نیاورد، هر بار که بهرام در جنگی فاتح میشد قسمتی از غنائم جنگ را بحضور شاهنشاه به تیسفون میفرستاد در يك نوبت وقتی غنائم بدر بار رسید وزیر از سر دشمنی کاری کرد که شاه را از سردار خویش دل آزرده و خشمگین ساخت اکنون برای روشن شدن علل اختلاف شاه و سردار عین واقعه را از زبان گردیزی و بلعمی میشنویم: «آذین جشنس جوری که وزیر هرمز بود با بهرام چوبین بکینه بود، و ازین کار که بردست بهرام چوبین برآمد آذین جشنس را حسد آمد صورت آن زشت کرد سوی هرمز، و اندران غنائم یکی موزه یافتند مرصع بجواهر، آذین جشنس گفت این موزه دو پای بوده است که یافته‌اند، و بهرام همه مال که یافت بدو نیمه کرده است، نیمی خود باز گرفت و نیمی بتو فرستاد، دلیل، این يك پای موزه، و هرمز را آن دشوار آمد و خشم گرفت و فرمود تا دوک و پنبه فرستادند بنزدیک بهرام، و نامه نوشت بدو که تو خیانت کردی، و باز گرفتی مال، و هر که خیانت کند عاصی باشد و هر که اندر ما عاصی باشد، از زن بتراشد»^{۵۴} و چون این نامه به بهرام رسید با پیشروان لشگر بگفت همه خشم گرفتند.^{۵۵}

باقی داستان را که قیام برضد هرمز است از تاریخ بلعمی می‌شنویم: بلعمی همچنین درباره سرانجام شوم آذین جشنسپ (که او یزدان بخش نوشته) و جوانمردی بهرام چوبینه مطالبی آورده است:

۵۳- بخشی از غنائمی که نصیب بهرام چوبین در جنگ با خاقان ترك شد شامل ۲۵۶ بار شتر طلا و جواهر بود.

۵۴- البته این داستان را پس از شکست بهرام از رومیان ذکر کرده‌اند.

۵۵- ر. ک به زین الاخبار گردیزی ص ۳۴.

«چون قوای بهرام برسپاه هرمز چیره شد و امکان تسخیر پایتخت از جانب وی میرفت، هرمز بیمناک شده وزیر را طلبید و تصمیم گرفت او را برای عذر خواهی بنزد سردار شورشی بفرستد، شاه رو بوزیر کرده گفت: «... این همه تو کردی، تراسوی بهرام باید شد و عذر خواستن و گفتن که این من کردم و خطا کردم که بهرام کریمست ترا عفو کند .

وزیر اجابت کرد و برفت، پسرعمی بودش او را باخود ببرد ، این پسرعم خواست که بجای بهرام کاری کند^{۵۶} یزدان بخش را اندر راه بکشت و سرش را برگرفت و پیش بهرام برد و گفت سر دشمن ترا آوردم، آنکه ترا بدگفت، و بهرام اندر دل داشت که عذر او بپذیرد (یعنی عذر وزیر را و از گناه او در گذرد) و با هرمز صلح کند .

بهرام گفت ای سگک! تو یارستی مردی چنین بزرگ و فاضل را که بر من همی آمد بزنها، او را بکشتی؟ بفرمود تا او را گردن بزدند ، چون خبر کشتن یزدان بخش به مداین رسید همه مهتران گرد آمدند و گفتند تاکی بود مارا این ترك زاده و خون ریختن وی، برفتند و اندر سرای هرمز افتادند و او را از تخت بزیر آوردند و هر دو چشمش بکنندند و تاج بدست بنده وی سوی پرویز فرستادند به آذربایگان .^{۵۷}

د- برمك بن فیروز

در تاریخ طبری نام این وزیر تنها فیروز ذکر شده^{۵۸} و از برمك خبری نیست ولی بلعمی معتقد است که او جد برمکیان بوده و وزارت شیرویه یا قباد دوم را داشته است .

۵۶- شاید پنهانی از جانب هرمز این چنین مأموریت داشت .

۵۷- تاریخ بلعمی ص ۱۰۸۱ .

۵۸- طبری ، مهآذرجشنس - القسم الاول ۲ ص ۱۰۶۱ .

ه - ماه آذرگشنسپ

ماه آذرگشنسپ^{۵۹} یا مه‌آذرگشنس وزیر اردشیر سوم بود، چون شیرویه بسال ۶۲۹ به بیماری مرموزی (طاعون؟) درگذشت، بزرگان فرزند خردسالش اردشیر را بشاهی برداشتند و وزارت او را ماه آذرگشنسپ که مردی لایق و کاردان و از انجام امور مملکت بخوبی برمیآمد تقبل کرد، در واقع ماه آذرگشنسپ را باید هم‌وزیر و هم نایب السلطنه دانست.

نامبرده در زمان خسرو پرویز منصب خوانسالاری داشت. سلطنت پادشاه خردسال بیش از یکسال و نیم بطول نینجامید، سردار معروف خسرو پرویز شهربراز (شهروراز + شهرگراز = گرازشهر فاتح مصر و شام^{۶۰} بخیال سلطنت افتاد و تصمیم گرفت از اوضاع پریشان و آشفته کشور بنفع خویش استفاده کند، او از سرانجام بهرام چوبین عبرت نگرفته بود و غرور چنان بر او مسلط شده بود که نمیدانست بزرگان مملکت، کسی را که از دودمان ساسانی نباشد نمیتوانند شاه بدانند و از او تمکین کنند، بهر حال سردار بزرگ بکمک دوتن از بزرگان دربار که خیانت پیشه کرده بودند بر تیسفون استیلا یافته اردشیر کوچک را بنامردی بکشت و جمعی از رجال دربار را بجرم اینکه چرا به خسرو پرویز وفادار نبوده‌اند بهلاکت آورد، وزیر با تدبیر ماه آذرگشنسپ هم قربانی جاه طلبی شهربراز شد.

و - پوس قرخ

نام او را طبری فسفرخ (به ضم ف اول) ذکر کرده است^{۶۱} چون شهربراز غاصب پس از قتل اردشیر، بسطنت رسید

۵۹- دینوری در اخبار الطوال = ماه آذرگشنسپ.

۶۰- حمزه اصفهانی، نام او را شهریزاد نوشته «چون به شهریزاد صاحب مرز مغرب آگاهی رسید که بچه‌ای را بیادشاهی برداشته‌اند نزد وی آمد و او را در خانه اش کشت (تاریخ پیامبران و شاهان) سنی ملوک الارض و الانبیا، ترجمه دکتر جعفر شعار ص ۵۸ و ۵۹.

۶۱- ص ۱۰۶۴.

همانطور که گفته شد بزرگان روی دیدن او را نداشتند (چشم دیدن او را نداشتند) توطئه برای واژگون کردن او بزودی چیده شد، جمعی از بزرگان بر هبری مردی پوس فرخ نام^{۶۲} تصمیم بنا بودی وی گرفتند و روز انجام اینکار را تعیین کردند، زمانیکه شهر بر از بتقلید از شاهنشاهان ساسانی میخواست بارعام دهد، وقتی سوار بر اسب از میان دو صف قراولان سلطنتی که جملگی از اصیل زادگان بودند میگذشت، بناگاه پوس فرخ و دوتن از برادرانش که از افراد گارد بودند بانیزه و زوبین به شهر بر از حمله ور شده و بکمک دیگران او را بقتل رساندند آنگاه طنابی بیپایش بسته و جسدش را در محلات شهر بزرگ تیسفون گردانیده بانگ میزدند «هر که نه از خاندان ملوک باشد و دعوی پادشاهی کند جزای وی این باشد!»^{۶۳}

مدت پادشاهی شهر بر از فقط ۴۰ روز بود.

پس خدمتی که پوس فرخ بخاندان ساسانی کرده بود و سلطنت را بآن دودمان باز گردانده بود از جانب ملکه عادل پوراندخت (صحیح آن بوران است - شادروان پورداود در کتاب اناهیتا این موضوع را تأکید کرده است که پوران و پوراندخت صحیح نیست و بوران درست است) که بسلطنت رسیده بود مقام وزارت یافت. طبری پوش فرخ را از مردم اصطخر فارس و نام پدرش را ماخرشیدان (ماه خورشیدان) ذکر کرده است^{۶۴} ولی بلعمی زادگاه او را خراسان نوشته است.^{۶۵}

آنچه گذشت مطالبی بود که نگارنده پس از چند ماه تحقیق گرد آوری کرده است و یقین دارد که افراد دیگری هم بوده اند که مقام بزرگفرمندی ساسانیان را داشته اند از اینرو امید دارد که در آینده مقاله و نوشته کاملتری در این باب انتشار یابد.

۶۲- پورداود، پس فرخ، پس فرخ را درست میدانند = بعد فرخ، فرزند فرخ
۶۳- بلعمی ص ۱۱۹۷. ۶۴- ص ۱۰۶۳. ۶۵- ص ۱۲۰۱.